

تجدد اخلاقی

تجربه ایران جوان*

کاوه بیات

تجدد و نوخواهی در ایران مراحل مختلفی را پشت سر نهاده است؛ مدت‌زمانی طولانی به شناخت مظاهر و عوامل آن گذشت و مدت‌زمانی طولانی‌تر نیز به اثبات ضرورت عاجل اخذ و کاربرد این مظاهر و عوامل. هنگامی که جنگ جهانی اول به پایان رسید و همراه با آن دوره‌ای از مداخلات مستمر قدرت‌های خارجی در امور کشور، بالاخره ایران فرصت یافت برای تجدید و پیشرفتی که سال‌ها در کسب آن ناکام مانده بود اقدام کند. در این مراحل تجدد و نوخواهی دیگر به توضیح و استدلال نیاز نداشت؛ یک خواست عمومی بود. مهم تعریف مشخص اجزا و عناصر آن بود و ارائه پیشنهادهایی عملی در این جهت. بار اصلی این تلاش را نسل جوان فرنگ‌دیده‌ای برعهده گرفت که سال‌های جنگ و قبل آن را به تحصیل در اروپا سپری ساخته، اینک به ایران باز آمده بود.^(۱) جمعیت ایران جوان یکی از چند تشکل مهمی بود که گروهی از این جوان‌ها را گرد آورد و به کار گرفت.

*. گفتگو، زمستان ۱۳۷۴، ص ۱۷-۳۰.

در فروردین ۱۳۰۰ گروهی مرکب از علیقلی خان مهندس الدوله، حسن خان شقاقی، اسماعیل خان مرآت، جوادخان عامری، حسن خان نفیسی (مشرف الدوله) که از تحصیل کرده‌های اروپا بودند؛ موجودیت ایران جوان را اعلام داشتند.^(۲) جمعیت ایران جوان چه به صورت یک حرکت فرهنگی کلی و چه به شکل یک باشگاه اجتماعی متعارف بیش از پنجاه سال در ایران حیات داشت. از این دوره فقط در شش سال نخست کار است که فعالیت سیاسی دارد و از این شش سال نیز فقط در فاصله زمستان ۱۳۰۵ تا زمستان ۱۳۰۶، است که این تکاپوی سیاسی وجه بارزی می‌یابد. زیرا در خلال سال‌های پیش تا آنجایی که اطلاع در دست است، گذشته از اعلان گاه‌به‌گاه اسامی کاندیدهای مورد نظر جمعیت در آستانه انتخابات ادوار پنجم و ششم مجلس شورای ملی که آن نیز بدون حصول نتایج مطلوب یعنی انتخاب کاندیدهای مورد نظر به پایان می‌رسید، بخش اعظم فعالیت‌های جمعیت صرف تربیت و سازماندهی کنسرت‌های عام‌المنفعه موسیقی و نمایش‌های میهنی - اخلاقی در تهران شد.

از اواخر اسفند ۱۳۰۵ که جمعیت ایران جوان با انتشار نخستین شماره از نشریه هفتگی خود به‌نحوی جدی و مستمر درگیر تحولات کشور شد تا یک سال بعد که نخست موجودیت سیاسی خود را کنار گذاشت، سپس با تعطیل نشریه، از دور خارج شد، تجربه کوتاه‌مدت ولی مهمی شکل گرفت، که از لحاظ انسجام فکری و ارائه یک رشته از پیشنهادهای مشخص فرهنگی و اقتصادی بر اساس یک جهان‌بینی و دیدگاه نظری روشن، در مقایسه با بسیاری از تجارب سیاسی ایران در ادوار قبل و بعد از این دوره نادر و منحصر به فرد است.

«ما طرفدار اشخاص بااراده و افکار جوانی هستیم که معتقدند ایران مال ایرانی است و باید کار کرد تا به سرمنزل مقصود رسید و باید همان راهی را که دیگران رفته‌اند برای نیل به سعادت پیمود...»، شرح کوتاهی که در نخستین شماره ایران جوان منتشر شد.^(۳) به‌رغم اختصار از چند جهت بیان جامعی است از دیدگاه کلی جمعیت، نخست آن که چاره کار را فقط در سعی و تلاش «اشخاص با اراده و افکار جوان» می‌داند و بخش مهمی از برنامه سیاسی و فرهنگی‌ای را که ارائه می‌دهد نیز در چگونگی فراهم آوردن چنین نیرویی است. دوم آن که جز «راهی که دیگران رفته‌اند» نیز راه دیگری سراغ نمی‌کند.

میرزا علی‌اکبرخان سیاسی فارغ‌التحصیل روان‌شناسی از فرانسه که سرپرستی فعالیت‌های ایران جوان را نیز بر عهده داشت پیدایش نیروی جوان و بااراده مورد نظر را در گروهی طرح و اجرای یک برنامه تربیتی درازمدت، در اصلاح هویت اخلاقی جامعه می‌داند: «سرچشمه یا علت‌العلل بدبختی‌ها هویت اخلاقی افراد جامعه است. یعنی بیایید و بهترین تشکیلات را بدهید و بهترین قوانین را از دیگران اقتباس و وضع کنید. چون آنها را بالاخره همین مردم باید اداره و اجرا کنند. مفسد اخلاقی اینها بر محاسن آن قوانین و تشکیلات خواهد چربید ... هر چند سال یک مرتبه وقتی خرابی و افتضاح یک اداره به درجه اعلی رسیده، یک مرد مشهور پیدا شده است ...» گروهی معزول، گروه دیگری منصوب، میز و صندلی و دفتری جابجا شده «... حتی گاهی هم نظامات و قوانین را عوض کرده، ولی باز چیزی نگذشته که خرابی و خرابکاری به شدت روز اول عودت کرده است...»^(۴)

از نظر میرزا علی اکبرخان سیاسی عوارضی چون تنبلی و صوفی‌مسلمکی و گدامنشی و دورویی و بی‌اعتنایی به نوامیس دینی و اخلاقی، که نشانه‌های این بیماری هستند، مسائل ناشناخته‌ای نیستند. «مکرر توسط نویسندگان ... تذکر داده شده؛ لکن این آقایان در عوض جستجوی علل این امراض و نمودن راههای علاج غالباً به نوحه‌سرایی قناعت کرده، گاهی هم در ذیل شماره این بدبختی‌ها جامعه را به باد فحش و ناسزا گرفته برای او مرگ نزدیکی را پیش‌بینی کرده‌اند. اصلاً جامعه را پست معرفی کردن و آن را محکوم به فنا خواندن از چندی پیش باب شده و از علائم تشخیص و تفوق بر محیط به‌شمار می‌رود...» حال آنکه چنین بیاناتی نه «علامت برتری و تشخیص» که در واقع بیانگر «ضعف اخلاقی و انحطاط» صاحبان چنین آرای است. «خوشبختانه ایرانی هر قدر روحیاتش خراب باشد باز از مرحله مرگ خیلی دور است». بویژه آن که تحولات سال‌های اخیر نیز «تکان شدید به او» داده است.^(۵)

انحطاط اخلاقی

میرزا علی اکبرخان سیاسی امراض اخلاقی جامعه را به دو دسته تقسیم کرد: یکی آنهایی که جنبه ریشه‌دار و سنتی دارد، و دیگری رشته امراضی که در پنجاه سال اخیر، یعنی در مواجهه با مظاهر غرب به‌وجود آمده‌اند. گروه اول این عوارض که خود را به صورت «نداشتن غایت مراد یا به‌قول فرنگی‌ها ایده‌آل» نشان می‌دهد باعث آن شده است که «... ما از پیر و جوان، از عارف و عامی همگی چون پیران فرتوت سرچشمه امیدمان خشکیده و برودت کامل بر وجودمان مستولی شود». ریشه آن نیز در سه عامل است، اول «شاخ و برگ‌ها و

پیرایش‌هایی است که به آیین مقدس اسلام بسته‌اند... آنچه امروزه به نام اسلام ارائه می‌شود «... آن اصول مقدسی که در قرون اولیه هجرت، نهضت چندین ملت را باعث گردیده و اقوام خشن و بدوی را به شاهراه مدنیت راهنمایی نموده، دول عظیمه تشکیل داد، نمی‌باشد... با اصول اولیه و قوانین حقیقی اسلام خیلی فرق دارد و عبارت است از یک مشت خرافات و موهومات».

دوم «... گذارشات* تاریخی، تهاجم اقوام بیگانه، مغلوبیت پی در پی و سلطنت مستبده است که همواره در جامعه برقرار بوده، افراد را قهراً وادار به خضوع و خشوع، به تملق و مداهنه کرده است». و بالاخره «علت سیم» این امراض «که ... شعرا و نویسندگان سلف هستند. اگرچه ما به وجود آن بزرگان افتخار داریم و می‌دانیم که جزیی آبرویی هم که برای ما باقی مانده است به واسطه آنها است لکن ناچار باید اعتراف کنیم که آثار و نوشتجات این بزرگان به مقتضای معتقدات و کیفیات عصر خودشان تلفیق و ترکیب شده و در هویت اخلاقی مردم تأثیرات مهمه بخشیده است. نهال‌های خرافات و صوفی‌مسلمکی و مبالغه و مداهنه به وسیله بیان دلچسب این شعرا که گاهی حکم آب روان دارد، آبیاری و تقویت ... می‌شود.»^(۶)

گروه دوم این امراض که در سال‌های اخیر و در مواجهه با جهان غرب، دامنگیر جامعه ایران شده‌اند، خود را به صورت «عدم اتکاء و اعتماد به نفس» نشان داده و نتیجه آن می‌شود که «... ایرانی خود را مستقلاً قابل انجام هیچ کاری نمی‌داند.»^(۷) البته این بیماری که در کنار بی‌اعتنایی به موازین اخلاقی جامعه، خود را به صورت حرص و آز در دست‌یابی به ظواهر تمدن نو، حرص به

* . رسم‌الخط چاپی اینجا و چندجای دیگر در اصل چنین است.

اتومبیل و لباس‌های جدید ... نیز نشان می‌دهد، سرمنشأ این تباهی نیست، بلکه افزوده‌ای است بر زمینه مستعد موجود. به خاطر چنین زمینه مستعدی است که «... مفسد جدید را زودتر و آسان‌تر می‌پذیرد و این خود یکی از دلایل عمده تقلیدی است که ما در مواجهه با اروپاییان از معایب و مفسد آنها می‌کنیم، نه از محاسن اخلاقی آنها».^(۸) در چنین وضعی تنها یک انقلاب تربیتی چاره‌ساز است و یک تحول اساسی در آموزش نسل جوان. برای این مواجهه ناگزیر آمادگی‌هایی لازم بود که نداشتیم.

از روزی که چشم و گوش ما باز شد و خواهی‌نخواهی با «کفار» آمیزش پیدا کرده‌ایم لازم بود ما را ماده و معنأ برای زندگی جدید تربیت می‌کردند لیکن آنهایی که در عرض این مدت زمام اختیار ما را در کف بی‌کفایت خود داشتند (اعم از پیشوایان سیاسی و دینی) هیچ اقدام صحیح در این خصوص نکردند. به‌طوری که ما وارد میدان زندگانی تازه گشتیم بدون آن که قبلاً برای این امر مسلح شده باشیم...»^(۹)

در این عرصه نیز موعظه و نصیحت چاره‌ساز نیست «... باید وسایل عملی را برای رفع این مفسد پیدا نمود و از دولت خواست آنها [را] اجرا دارد ... وظیفه ما تشخیص امراض جامعه و نمودن راههای عملی علاج است و وظیفه دولت تعقیب آن راهها».^(۱۰) راه عملی نیز فقط در یک انقلاب تربیتی نهفته است؛ البته حرکتی که صرفاً به آموزش خواندن و نوشتن منحصر نبوده با تربیت روحانی و جسمانی نسل جوان و نوجوان کشور توأم شود.

وی نیز همانند کاظم‌زاده ایرانشهر که در همان ایام جلد شوم راه نور را در آموزش و پرورش منتشر ساخت، بر این اعتقاد بود که تکثیر مدارس موجود

جنایت است و پیش از هر اقدامی نظام آموزشی باید دگرگون شود و این مهم نیز جز با تهیه «عده کافی مربی یا آموزگار» که لااقل ده سال زمان لازم دارد میسر نیست. لهذا در این زمینه نیز طرح جامعی را ارائه نمود که براساس آن «جمعیتی از هموطنان خود را تحت شرایط و پروگرام معینی ... انتخاب نموده به خارجه بفرستیم تا در آنجا هم خودشان تغییر اخلاق و هویت داده، تربیت شوند، هم فن تربیت کردن غیر را فرا گرفته به ایران برگردند و در اینجا برای مدارس ابتدایی ما تهیه معلم و مربی نمایند».^(۱۱)

در همین زمینه، در مباحث مربوط به ارائه طریق و راه حل است که وجه دوم اندیشه‌های ایران جوان یعنی برداشت مشخص آنها از ضرورت طی «راهی که دیگران رفته‌اند» نیز خود را نشان می‌دهد. تجدد را باید از غرب آموخت و برای آموزش نیز باید به غرب رفت. از نظر ایران جوان همان‌گونه که در زمینه تربیت معلم تجویز شد، در سایر زمینه‌ها نیز راه و روش دیگری میسر نبود. میرزا حسن خان نفیسی یکی دیگر از اعضای اصلی جمعیت نیز در بحث «نواقص کار ایران و موانع ترقی اقتصاد ایران» به موضوع «فقدان اشخاص متخصص و ذی‌فن در شعب مختلفه علوم و صنایع» اشاره داشته، و در موضوع اعزام محصل به خارج صریحاً اظهار داشت «... با پنج نفر و ده نفر کار درست نمی‌شود. باید هزارها ایرانی هر سال به خارجه برود تا بعد از چند سال بتواند قیافه اقتصادی مملکت را تغییر دهد».^(۱۲)

اعزام دانشجو و ضرورت برخورداری از یک کادر تربیت شده پیش از هرگونه اقدامی، رکن اصلی اندیشه ایران جوان را تشکیل می‌دهد. این است که از هر طرح و پیشنهادی در زمینه اعزام دانشجو به خارج، مانند لایحه‌ای که سید

حسن تقی‌زاده در مجلس مطرح کرد مبنی بر آن که از عایدات قند و شکر سالی ده نفر محصل برای آموزش ذوب آهن و راه‌آهن به خارج اعزام شوند،^(۱۳) یا اقدام وزارت فوائد عامه در تخصیص بخشی از بودجهٔ سالیانه‌اش به منظور اعزام محصل استقبال کرد.^(۱۴) و هنگامی که در اجرای برخی از این مصوبات تأخیر می‌شد، مانند تأخیر حاصله در اعزام دانشجویان ذوب آهن و راه‌آهن، زبان به انتقاد می‌گشود.^(۱۵) براساس همین استدلال نیز در توفیق اقداماتی چون اقدام جسورانهٔ میرزا علی‌اکبرخان داور در انحلال عدلیه و تأسیس یک نظام نوین قضایی (بهمن ۱۳۰۵) تردید داشت، برای موفقیت چنین اقدامی آدم لازم بود: «... اگر ده سال پیش وزیر عدلیه وقت چنین فکری را کرده بود، امروز احتیاجی به انحلال عدلیه نداشتیم...» و اینک نیز که عدلیه منحل شده است امکان موفقیت کم است زیرا «... عدهٔ اشخاص تحصیل‌کرده و متخصص در حقوق به تناسب سایر طبقات کمتر است...».^(۱۶)

این رویکرد در سایر مواضع ایران جوان نیز مستتر است. چه به صورت موارد صریحی چون تأکید بر ضرورت استخدام مستشاران خارجی در سازماندهی اموری چون ادارهٔ مالیهٔ کشور^(۱۷)، چه در مسائل اقتصادی مشخصی چون احداث راه‌آهن در کشور که به عقیدهٔ ایران جوان سرمایه آن می‌بایست از منابع مالی خارجی تهیه شود. زیرا تحصیل چنین هزینه‌ای بر عایدات محدود کشور، به چنان افلاس عمومی منجر می‌شد که در صورت اتمام طرح مزبور، دیگر امکان بهره‌برداری کامل اقتصادی از آن میسر نمی‌بود.^(۱۸) البته این به معنای آن نیست که ایران جوان خواهان چیرگی اقتصادی غرب در ایران بود، مباحث جامعی که حسن نفیسی در ضرورت تجدید نظر در تعرفه‌های گمرکی موجود و

تنظیم آنها به نفع صنایع نوپای کشور مطرح کرد،^(۱۹) که یکی از مقدمات اساسی تغییرات بعدی شد یا مقاله مهمی که در زمینه عایدات نفتی ایران و ضرورت رسیدگی به آن منتشر گردید^(۲۰)، در جهت تقویت استقلال اقتصادی ایران سیر می‌کرد.

در زمینه مسائلی چون آموزش و پرورش نیز تحکیم باورهای ملی در تعلیم و تربیت نو مورد توجه بود و میرزا اسماعیل خان مرآت وزیر آتی آموزش و پرورش، ضمن تأکید بر اولویت تأسیس مراکز تربیت معلم پیش از توسعه مدارس، مبانی یک تربیت ملی را تشریح کرد.^(۲۱) با این حال بیگانه ستیزی لازمه چنین تربیتی فرض نشد، ایران جوان در انتقاد از سخت‌گیری‌های وزارت معارف بر مدارسی که خارجی‌ها در ایران تأسیس کرده بودند، با اشاره به ناکامی آشکار برخی از این مؤسسات که جنبه دینی داشتند، در القاء آموزه‌هایشان به دانش‌آموزان مسلمان ایرانی، نگرانی‌های موجود را غیرضروری دانسته، با توجه به نیازهای کشور در آن مرحله مجلس چنین مؤسساتی را بیش از مضار احتمالی آنها می‌دانست.^(۲۲)

این وجه از دیدگاه ایران جوان، یعنی فقدان هرگونه بیگانه‌ستیزی یا خوف و هراس غریب از بیگانگان را در نحوه رویکردش به مسائل جهانی نیز می‌توان ملاحظه کرد؛ جهان را می‌شناخت و بر ضرورت شناخت گسترده‌تر آن و همچنین حضور فعالانه ایران در این عرصه تأکید داشت؛ یک یا چند مقاله مفصل دقیق و تحلیلی درمورد مسائل روز جهانی که اکثراً به قلم میرزا محسن‌خان رئیس بود از ویژگی‌های ثابت هر شماره به‌شمار می‌رفت. مسائل مربوط به جامعه ملل با دقت دنبال می‌شد. در عین حال تحولات کشورهای

همسایه نیز از نظر دور نبود. سلسله مقالات مفصل میرزا علی‌خان سهیلی در معرفی روسیه شوروی، همراه با اشاراتی به مسائل مرزی ایران و روسیه،^(۲۳) نوشته‌هایی در مورد تحولات عراق (و مسائل مرزی آنها با ایران)،^(۲۴) مسائل عربستان^(۲۵) ... از جمله مقالات جالب توجهی بودند که در این زمینه منتشر شدند. در مقاله‌هایی چند تحولات ترکیه نیز مورد اشاره قرار گرفتند، ولی از نوع گزارش‌ها، و همچنین اخباری که در این زمینه منتشر شد،^(۲۶) آشکار بود که برخلاف پاره‌ای از دیگر حرکت‌های ملی آن ایام برای ایران جوان تحولات جاری ترکیه الگو و سرمشق نبود. آنها به اصل جریان، یعنی تحولات اروپا نظر داشتند و نه بازتاب شکسته بسته آن در یک حوزه همسایه.

محدوده موفقیت

چنان که اشاره شد، تجربه ایران جوان از لحاظ تلاش منسجمی که در ارائه یک رشته پیشنهاد‌های فرهنگی و اقتصادی براساس یک دیدگاه مشخص نظری، در خود داشت، در مقایسه با بسیاری از تجارب سیاسی ایران در ادوار قبل و بعد، پدیده نادر و منحصر به فردی به‌شمار می‌آید. به‌خصوص آن که براساس تجربه‌ای ایرانی استوار بود. در حرکت‌های سیاسی و اجتماعی ایران معاصر کمتر هسته یا گروهی دیده می‌شود که بر مبنایی جدا از خصوصیات شخصی رهبری با علایق گذرای روز تشکیل شده باشد، حال آنکه در این مورد خاص گذشته از حضور یک دیدگاه مشخص نظری - ضرورت درک و جذب مستقیم و بلاواسطه مدنیت غرب - چهره‌هایی را می‌بینیم چون علی‌اکبر سیاسی، حسن نفیسی، محسن رئیس، اسماعیل مرآت، علی سهیلی، مصطفی قلی بیات، حسین امینی،

احمد عدل، مشفق کاظمی ... که هریک بنا به تخصص و دانش خویش با در نظر داشتن تحولات روز ایران، بیان وجه مشخص از این جهان بینی را برعهده گرفتند. ایران جوان دلیل موفقیت خود را در آن می دانست که «... برای انجام اغراض خصوصی و پیشرفت منافع انفرادی تشکیل ...» نشده بود و آنکه در این هفت سال «دور اشخاص» نگشت.^(۲۷) به عبارتی دیگر «... در هیچ موقع تحت تأثیر وقایع و گذارشات روز ...» واقع نگردید و «داخل در شخصیات» نشد.^(۲۸) ولی نگاهی دقیق تر به این تجربه بیانگر آن است که این موفقیت به مراتب محدودتر از آن بود که به نظر می آید. نخست آن که از دوره هفت ساله فعالیت های ایران جوان، فقط دوره فعالیت های زمستان ۱۳۰۵ تا زمستان ۱۳۰۶ آن است که از وجه شاخص و بارزی برخوردار است. چنان که می دانیم جمعیت ایران جوان در فاصله سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۵ در مقایسه با دوران کوتاه بعدی (سال ۱۳۰۶) نه در زمینه فعالیت های سیاسی کارنامه ای همسنگ فعالیت های این دوره دارد و نه در افاده مرام. شاید علت این توفیق زودگذر را و از آن مهم تر علت زودگذر بودنش را بتوان در آن جستجو کرد که ایران جوان، اصولاً جمعیتی سیاسی نبود. نه آن که مرام و مسلک سیاسی نداشت: ایران جوان نیز مانند بسیاری از احزاب و گروه های آن دوره مرام سیاسی داشت، نوع خویش را هم داشت: «استقرار حکومت پارلمانی و اصول دموکراسی در ایران، حفظ آزادی های انفرادی و آزادی اجتماعات و آزادی نطق و قلم و عقیده و مطبوعات ...» از جمله اصول مهمی بود که در توضیح مرام و مسلک خود بر آن تأکید داشتند.^(۲۹) حتی در یکی از شماره های نشریه خود مقاله عالمانه ای در تعریف خصوصیات یک «حزب سیاسی» از آندره هس، که در مدرسه حقوق تهران به تدریس اشتغال

داشت منتشر کردند، ولی به نظر می‌آید که برای این جوان نیز همانند بسیاری از دیگر احزاب و گروه‌های وقت این بخش از مرامنامه، جنبه‌ای تزئینی داشت.

سیاست مدرنیته

واقعیت امر آن است که ایران جوان نیز مانند بسیاری از حرکت‌های جدی دیگری که در ایران معاصر به تحقیق مدرنیته همت بستند، از رویارویی با وجه دیگری این امر یعنی شکل دادن به یک ابزار سیاسی مناسب با این تجربه، یک ابزار سیاسی مدرن روی گرداندند. یعنی با همان جدیتی که در عرصهٔ تعلیم و تربیت، با تأکید بر آموزش عقلانی مردم و در عرصهٔ اقتصاد با تأکید بر تحکیم مبانی صنعتی کشور و جهانی شدن ... مدرنیته را مدّ نظر داشتند، در عرصه سیاست کوتاهی کردند.

با توجه به آنچه از بخش سیاسی مرام و مسلک ایران جوان در موضوع استقرار حکومت پارلمانی و اصول دموکراسی ذکر شد، نه می‌توانیم بگوییم که از این لحاظ به مبانی نظری کار اشنایی نداشتند و نه آن که بگوییم نگرشی استبدادی داشتند. اگرچه ایران جوان با همان جدیتی که به مضامین فرهنگی و اقتصادی می‌پردازد، مضامین سیاسی را مورد توجه قرار نمی‌دهد ولی برخلاف بعضی از حرکت‌های قدرتمند آن دوره که مواضع صریح استبدادی اتخاذ کرده، اصلاحات را نیز فقط در چهارچوب یک دیکتاتوری مصلح میسر می‌دیدند، تفاوت دیدگاه ایران جوان آشکار است. میرزا علی‌اکبرخان سیاسی در یکی از آخرین نوشته‌هایی که در این دوره منتشر ساخت، این دیدگاه استبدادی را صریحاً مورد انتقاد قرار داد. نوشت کسانی می‌گویند: «جامعه‌ای که اکثریت

افرادش در جهل و فساد اخلاق غوطه‌ور می‌باشد، از تشخیص مصالح و اداره امور خودش عاجز بوده مانند اشخاص نابالغ احتیاج به قیم یا ولی دارد، و وظیفه این شخص آن است که بدون احترام حریت افراد و بدون رعایت تمایلات و آراء آنها یعنی به زور به سوی راه راست رهبریشان کند. نباید فراموش کرد که دول استعمار هم هنگام دست‌درازی به خاک دیگران همواره همین حجت را ذکر کرده‌اند. لیکن بر هیچ‌کس پوشیده نیست که این وسیله دو عیب بزرگ دارد. اول آن که از صد مورد نود و پنج موردش، قیم یعنی صاحب زور طماع و غیرصالح از آب درمی‌آید...» و دوم این که «... این وسیله هم مانند مواعظ و پندیات و قوانین مخصوص تأثیرش سطحی بوده ابداً در وجدانیات افراد راه نمی‌یابد و شخصیت احدی را تغییر نمی‌دهد.» وی در ادامه بحث خاطر نشان ساخت همان‌گونه که هشت سال پیش یعنی چند صباحی پیش از ظهور «مصلح» وقت در شماره اول اصول تعلیمات، نشریه وزارت معارف نوشته بود «... بر فرض این که مصلح یا مصلحین خیراندیش و قوی ظهور کرده و دست اصلاح به سر و روی جامعه بکشند، باز دردها دوا نشده و افراد از بدبختی نجات نیافته‌اند ... [زیرا] ... مصلحین فقط صورت ظاهر را تغییر داده به حقیقت دست نبرده‌اند. این است که به مجرد ضعف عناصر آمره و قوای عامله و یا در صورت جزیی بحران و انقلاب، حقیقت محیط با تمام معایب و مفاسدش به‌طور شدیدی مجدداً ظاهر شده، اوضاع به صورت اول بازگشت خواهد نمود. این خود یکی از اصول مسلم علم و تربیت است که با ترساندن و کتک زدن، یعنی به وسیله زور هیچ‌کس آدم نشده است.» (۳۰)

از این رو ملاحظه می‌شود که با توجه به تحولات بعد از شهریور بیست به‌طور اخص، و اصولاً کل دگرگونی‌ای که در ادوار بعدی دامنگیر کشور شد، در علم و وقوف ایران جوان به عواقب دردناک تحولاتی که در جریان بود، تردید نیست، ولی اشکال کار، هنگامی خود را نشان می‌دهد که این علم و دانایی می‌بایست وجه بیانی سیاسی پیدا کند. چنانکه اشاره شد ایران جوان «تشخیص امراض جامعه و نمودن راههای عملی علاج» آنها را از وظایف خود می‌دانست و «تعقیب این راهها را» نیز وظیفه دولت. ولی در عین حال که به عبث بودن زور و اجبار در این زمینه آگاهی داشت، در شرح وظایف دولت یا به عبارت دیگر در تعریف ابزار سیاسی این دگرگونی، چگونگی «تعقیب این راهها» را روشن نکرد.

ایران جوان در فاصله سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۵ که درمورد انتخاب ابزار مناسب برای تجدد و ترقی ایران، میان نیروهای مختلف کشور زد و خورد سیاسی تعیین‌کننده‌ای جریان داشت، حضور محسوسی نداشت. در واقع هنگامی بر این عرصه گام نهاد که با پیروزی کسانی چون میرزا علی‌اکبرخان داور و عبدالحسین‌خان تیمورتاش، سرنیزه به عنوان ابزار سیاسی مطلوب انتخاب شده بود و «شخصیات» سیاسی نیز که ایران جوان از درگیری در آن پرهیز داشت به نفع «شخص» رضاخان سردار سپه، حل و فصول شده بود.

تلاش‌های کم‌رنگی چون تأکید بر لزوم اصلاح قانون انتخابات^(۳۱) یا انتقاد از مصوبه هیئت وزرا درمورد طبقه‌بندی اعیاد رسمی کشور که در آن برای سال‌روز مشروطیت ایران «... که به عقیده ما یکی از پیش‌آمدهای بزرگ تاریخی ایران است [که] نه تنها ریشه استبداد را از ایران کند، بلکه مملکت را از انقراض

نجات داد...» شأن و مقامی در ردیف اعیاد درجه اول کشور قرار نداده‌اند نیز کارساز نبود. (۳۲)

بن بست سیاسی

ایران جوان در اواخر سال ۱۳۰۵، یعنی در آخرین روزهای آزادی‌های سیاسی و حزبی در آن دوره، به نحوی جدی در عرصه تحولات سیاسی ایران گام نهاد. اگرچه ظاهراً بر این اعتقاد بود که چون برای پیشرفت «مرام متینی» به وجود آمده است و «... فقط هواخواه دولتی خواهد بود که طرفدار جدی این مرام و حاضر برای اجرای آن با تمام قوا» است دشواری چندانی هم در پیش نخواهد داشت ولی در مدت‌زمانی کمتر از شش ماه در مواجهه با نخستین واقعیت سیاسی یعنی یکه‌تازی نظام نو وجه سیاسی خود را کنار گذاشت؛ در اوایل تابستان ۱۳۹۴ درحالی که یک دوره دیگر از آزادی‌های سیاسی و فعالیت‌های حزبی تاریخ معاصر ایران در آستانه توقف کامل قرار داشت، تیمورتاش، وزیر دربار پهلوی که در اوج قدرت بود و لابد با اتهام از تحولات سیاسی که در ایتالیا، اسپانیا، رومانی و ترکیه ... آن روز جریان داشت، به ایجاد یک حزب فراگیر - حزب ایران نو - تصمیم گرفت. گرچه دوران این تصمیم - و شاید هوس - چندان به درازا نکشید که به نتیجه ملموسی منجر شود، ولی آنقدر دوام آورد که به اعلان غیررسمی تعطیل هرگونه فعالیت سیاسی دیگر در کشور و همچنین به زائل شدن وجه سیاسی جمعیت ایران جوان منجر گردد، در اواسط شهریور ۱۳۰۴ ایران جوان اعلام داشت که بالاخره پس از حدود دو ماه مذاکره بین نمایندگان جمعیت و حزب ایران نو «برای تشریک مساعی و توحید

پروگرام» بالاخره در گردهم‌آیی‌ای که در مرکز جمعیت برگزار شد، تیمورتاش ضمن ایراد یک نطق مفصل، اتحاد آن دو گروه را اعلام داشت.^(۳۳) به گزارش ایران جوان خلاصه توضیحات شفاهی وزیر دربار که در توضیح نطق و تصمیم فوق‌الذکر بیان گردید، از این قرار بود: «... چون قوای تجددخواه مملکت قلیل و پراکنده بوده‌اند، بدین جهت در برابر صفوف قوای مرتجعین تاب مقاومت نداشته و دائماً مجبور به تسلیم می‌شده‌اند. امروز که در تحت لوای سلطنت تجددپرور اعلیحضرت شاهنشاهی زمینه مساعدی برای پیشرفت عقاید تجددخواهانه فراهم شده لازم است عموم عناصر متجدد دست اتحاد و برادری به یکدیگر داده با ترک اختلافات کوچک شخصاً برای سوق دادن مملکت به طرف ترقی و تمدن اقدام نمایند...» به همین دلیل قرار بر آن شد ایران نو و ایران جوان که هر دو یک مقصود داشتند متحد شوند.^(۳۴)

ولی جمعیت ایران جوان به حزب تیمورتاش ملحق نشد، در توضیحی که دو هفته پس از جلسه‌ی کذایی منتشر شد، چنین آمده بود: حدود دو ماه قبل «... به ایران جوان مصراً تکلیف شد با حزب جدید تشریک مساعی نماید تا هر دو دسته پروگرام جدید را به موقع اجرا گذارند» جمعیت دو راه در پیش داشت، یا اعلام انحلال کرده و به حزب جدید بپیوندد و یا «راه حلی پیدا کند که ایران جوان از بین نرفته و ضمناً با تقاضای جمعیت جدیدالتأسیس تا سرحد امکان موافقت شود». راه اول ممکن نبود زیرا «... ایران جوان جمعیتی است که چندین سال عمر کرده شهرت بی‌غرضی و وطن‌خواهی آن در اکناف ایران پیچیده و درواقع یگانه کعبه‌امید عناصر تجددخواه مملکت شده است و در مقابل صفوف انبوه ارتجاع، ایران جوان تنها قوه منظمی است که خود را طرفدار حقیقی تجدد

معرفی کرده و در عمل هم لیاقت خود را اثبات نموده است. انحلال ایران جوان را خیانت به تجدد و ترقی ایران تشخیص داده و از همان دقیقه اول از خاطر دور کردیم». در عین حال «... صلاح ندانستیم دستی را که به طرف ما دراز شده است نگیریم و آنها را تنها بگذاریم ... تا بعدها نگویند یک راه نجات برای ایران بود و آن را هم ایران جوان مسدود کرد». این بود که «شق سومی» را انتخاب کردند که در واقع همان راه دوم بود؛ این که «... اسم حزب سیاسی را از روی ایران جوان برمی‌داریم و هرکدام علیحده با نهایت صمیمیت و تمام قوا برای پیشرفت مرام خود با جمعیت جدید تشریک مساعی می‌کنیم و تا هرکجا که صلاح مملکت بود دنبال آن می‌رویم. اگر بدین وسیله مقاصد ما انجام گیرد که باعث نهایت سعادت خواهد بود. اما اگر خدای نخواستہ روزی احساس کردیم که مقاصد این جمعیت با مرام ما فرق دارد و از تبعیت آنها منافع ایران به قسمی که دلخواه ماست ملحوظ نمی‌گردد آن روز از ادامه این راه صرف‌نظر می‌کنیم و تصمیم خود را تغییر می‌دهیم. آن وقت ایران جوان دومرتبه قدم در صحنه سیاست می‌گذارد و اجرای مرام خود را آنجا که معوق ماند با وسایل دیگر دنبال می‌کند».^(۳۵) لهذا جمعیت ایران جوان با تغییر نظامنامه خود از حالت یک حزب سیاسی خارج شده به اعضایش اختیار داد در دیگر تشکل‌های سیاسی فعالیت کنند.

اعضای ایران جوان در دیگر تشکل‌های سیاسی فعال نشدند زیرا تشکلی برجای نماند. ولی هریک به صورت فردی در چهارچوب دولتی که به نتایج عملکردش نیز اطمینان نداشتند، دلخواه خود، یا وجه تعدیل شده‌ای از آن را دنبال کردند. هنگامی که در پی تحولات شهریور ۱۳۲۰ یعنی هنگامی که با «ضعف عناصر آمره و قوای عامله»، «حقیقت محیط با تمام معایب و مفاسدش به

طور شدیدی مجدداً ظاهر» شد و امکان ارزیابی این تجربه و طرح این پرسش پیش آمد که آیا «مقاصد این جمعیت با مرام ما فرق دارد» یا خیر تا در این زمینه نیز تصمیم مقتضی اتخاذ شود، ایران جوان که در خدمت دستگاه پا به سن گذاشته، تحلیل رفته بود، خواست و توان چنین ارزیابی و نقدی را نداشت، به همان صورت باشگاه به حیات خود ادامه داد.

یادداشت‌ها:

۱. برای آگاهی از دشواری‌های ایام تحصیل نسل فرنگ‌رفته آن روز، و از جمله تعدادی از اعضای ایران جوان بنگرید به محمود دلفانی، «محصلان ایرانی در اروپا در طول جنگ جهانی اول»، گنجینه اسناد، فصلنامه سازمان اسناد ملی ایران، س ۳، شماره پیاپی ۱۱-۱۰، تابستان و پائیز ۱۳۷۲، صص ۵۱-۱۴.
۲. برای آگاهی بیشتر، دکتر علی‌اکبر سیاسی، گزارش یک زندگی، ج ۱، دی‌ماه ۱۳۶۶، Orient Script, Ltd, London، صص ۷۴-۷۸.
۳. روزنامه ایران جوان، ش ۱، ۵ اسفند ۱۳۰۵، (با عرض تشکر از استاد گرامی جناب آقای دکتر اسماعیل رضوانی که لطف کرده، دوره این روزنامه را در اختیار نگارنده قرار دادند).
۴. ش ۳، ۲۰ اسفند ۱۳۰۳.
۵. همان.
۶. ش ۵، ۵ فروردین ۱۳۰۶.
۷. همان.
۸. ش ۵۰، ۲۴ دی ۱۳۰۶.
۹. ش ۴۹، ۷ دی ۱۳۰۶.
۱۰. ش ۳، ۲۰ اسفند ۱۳۰۵.
۱۱. ش ۵۲، ۲۸ بهمن ۱۳۰۶.
۱۲. ش ۳۸، ۲۱ آبان ۱۳۰۶.

۱۳. ش ۱۰، ۹ اردیبهشت ۱۳۰۶.
۱۴. ش ۱۸، ۳ تیر ۱۳۰۶.
۱۵. ش ۳۵، ۲۹ مهرماه ۱۳۰۶.
۱۶. ش ۱۰، ۹ اردیبهشت ۱۳۰۶.
۱۷. ش ۱۶، ۲۰ خرداد ۱۳۰۶.
۱۸. ش ۲، اسفند ۱۳۰۵، ش ۹، اردیبهشت ۱۳۰۶، ش ۱۳، اردیبهشت ۱۳۰۶، ش ۲۷، ۲ شهریور ۱۳۰۶.
۱۹. ش ۲، ۲۷ اسفند ۱۳۰۵، ش ۵، ۵ فروردین ۱۳۰۶، ش ۶، ۱۲ فروردین ۱۳۰۶.
۲۰. ش ۴۸، ۳۰ دی ۱۳۰۶.
۲۱. ش ۵، ۵ فروردین ۱۳۰۶.
۲۲. ش ۲۲، ۱۸ آذر ۱۳۰۶.
۲۳. شماره‌های ۱ تا ۷، ۵، اسفند ۱۳۰۵ تا ۲۷ خرداد ۱۳۰۶.
۲۴. ش ۲۱، ۲۴ تیر ۱۳۰۶؛ ش ۳۱، اول مهرماه ۱۳۰۶.
۲۵. ش ۲۶، ۶ آبان ۱۳۰۶.
۲۶. ش ۳۰، ۲۵ شهریور ۱۳۰۶.
۲۷. ش ۴۲، ۲ دی ۱۳۰۶.
۲۸. ش ۲۶، ۲۸ مرداد ۱۳۰۶.
۲۹. ش ۱، ۵ اسفند ۱۳۰۶.
۳۰. ش ۴۸، ۳۰ دی ۱۳۰۶.
۳۱. ش ۴۷، ۲۳ دی ۱۳۰۶.
۳۲. ش ۵۰، ۱۴ دی ۱۳۰۶.
۳۳. برای آگاهی از متن این سخنرانی که یکی از مهم‌ترین بیانه‌های استبدادی تاریخ معاصر ایران است گذشته از ایران جوان که متن کامل آن را منتشر کرد (ش ۲۸، ۱۱ شهریور ۱۳۰۶) بنگرید به اطلاعات ش ۲۹۶، ۹ شهریور ۱۳۰۶.
۳۴. ایران جوان، ش ۲۸، ۱۱ شهریور ۱۳۰۶.
۳۵. ش ۳۰، ۲۵ شهریور ۱۳۰۶.